

باب پنجاه و نهم

سؤال - ای قسم بخورد که قصد بر این کار قسم بخورد اما لفظاً لغتاً عیلاً قسم خورده

این قسم صحیح است یا قصد با است یا لفظاً ؟

جواب - همه قصد و نیت است لفظ شرط نیست

سؤال - کسی نذر کرده که در وقت باشد و چیزی نبرد و عوض نذره بکند که هنوز معلوم

نذره آیا حالت معلوم کردن در وقت است که عیب ندارد آن چیز که در حال وقت است نیز

نکند و چیزی دیگر بگیرد ؟

جواب - اگر چیز معلومی یا نذر فعل کرده ببرد در وقت باشد و اگر آن نذره

باید جان این نذر کند در وقت نذره باشد و اشغال ندارد بخواب چیزی در میان آن

نذر کند . محض چیز معلومی در وقت باشد بدون قصد نیت و نیت فعل است

سؤال - محض چیز معلومی در وقت باشد بدون قصد نیت و نیت فعل است ؟

جواب - این چیز را نذر نکرده است باید آن چیز نذر کند یا نیت ؟

جواب - نیت نذر است و نیت نذر است و نیت نذر است و نیت نذر است

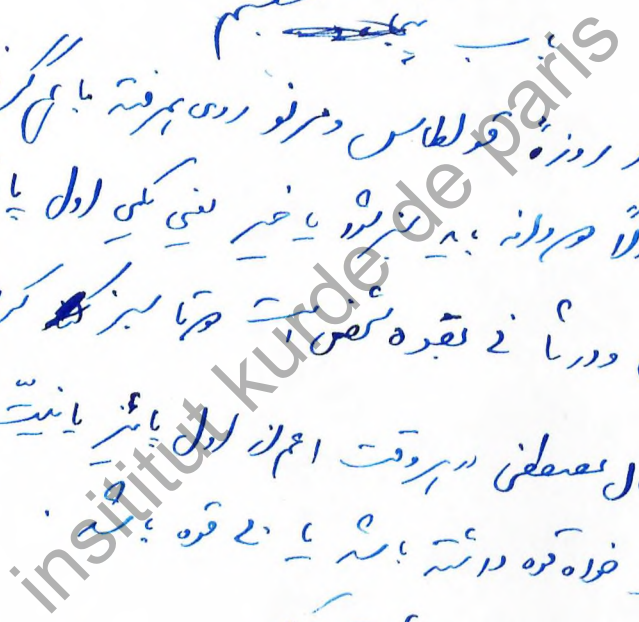
قصد نیت در آن کار با کمال عقل و قصد نیت در آن کار با کمال عقل

آید قصد آن کار بکنند عقلت می آن قصد و حال را قبول نماید و الا ممکن است
کسی در عالم دیداری یا شنیدنی یا محسوس دیگر نادان باشد که غیبت
بکند در آن وقت قصد آن می نماید و بلفظ جابر بکنند ولی چون عقلت در وقت

بجانیست آن نذر در کما حق سبحانہ

~~بجانیست~~

سؤال - اگر روزی قولی در حق کسی گرفته باشم که روزی آنکه صد
مال معطوفی ادلا مردان به آن روز یا غیر نفی کنی اول یا نیز و کسی در اول
نیت قولی در آن نیت بکنم هر تا نیز بکنم کردن یا بکنم نیت
جواب - که مال معطوفی در بر وقت اعم از اول یا نیز یا نیت بکنند قبول است



در ایراد نیت خواه قوه در نیت باشد یا نه قوه باشد
باب نیت و غیر

سؤال - کسی در راه اگر خداوند بزرگوار بگوید چش مال یا دست می بکنند
و ایند اگر همیشه بگوید گاده بکنند آیا به فروس هم بکنند یا نه لازم است
جواب - کسی که زار کرده اما ای می در بزم دارد چش

و گاه هم می بینند خودش هم باید بزند و مادایی که هر کدام نیست

ایراد نیست . بابست و هم

سؤال - شب پادشاهی نیست مرقم دارد یا خیر ؟

جواب - شب پادشاهی نیست مرقم ندارد فقط روز پادشاهی باید سرانه

بیرد و لک داد

سؤال - گوی شرفی با آن گوی بکند و آن زمان پادشاهی است آن شرفی با بیاد

بعد از زمان فراوان گوی بکند که چه شرفی گوی بکند کلفتی است ؟

جواب - اگر گوی شرفی بکند پادشاهی است شرفی گوی بکند هر چه نظرش

صحت آمد با شرفی است و اگر هیچ شرفی گوی بکند یعنی نه آن شرفی

پادشاهی ماند و خیر و دیگر که نظیر و نزدیک پادشاهی است دیگر ایرادی بر او نیست و احتیاطاً بکند و تدریس اندازه دست خودش می بیند که حسن

اوردانگشت کند و از آن شرفی عاف دارد

باب نهم و هشتم

۵ تدری

سؤال - کسی قصد دارد یک امر بنماید فارغ و دراز و غیره و ترکت کرد تدری
بکند و داخل آن کار نمید آید خدا آن تدری قبول میکند و گذشت آن کار
میکند یا خیر؟

جواب - کسی قصد کار بر دارد تدری میکند بعد ترکت نمود البته چنین
تدری قبول نیست و اگر در آن ثابت است ولی اگر تدری از کار
میر بکند پس از توبه تدری بر عقده بکند تدری قبول خواهد شد اگر آنکه

باب نهم و دهم

در توبه را نشکند . باب نهم و دهم
سؤال - کسی تدری بخواب بگذرانند اگر چه باره ادرا بخواب
گذشت بکند و یا تحفیف بزند صحیح است یا خیر؟

جواب - اگر در وقت حالش بر او یک دوره یعنی حال روشی
و جسمی از زمان هر دو خواب کمی باشد بعبارة افری خواب خیال
نیاید البته صحیح زیرا همان کس در خواب تدری مقرر کرده و بعد ادرا
تحفیف داده اشکال ندارد .

باب شصت و هشتم

سوال - بختی که از قبیل شریعیه و غیره دعا گرفته دارد آیا...

جواب - چیزی که قربانی نباشد هم از بختی یا غیر بختی دعا گرفته ندارد.

سوال - غیر از نیاز معمولی اگر کسی میثلاً بخواد کلام بکند و شکرانه

دعا بدهد یا در آن شکرانه بگویند چه کس باشد؟
جواب - نیاز شکرانه توسط احترام جمع و کلام دعا داده میشود بقیه

باب شصت و نهم

سوال - نیاز شیعه داخل نیاز طایفه می شود کرد یا خیر؟

جواب - نیاز شیعه هم داخل نیاز طایفه کردن عیسی ندارد چون

از در حدیث مجمع می آید.
سوال - شیعه معتقدی که جز سرادق نیست آیا جمع

اصح است یا خیر؟

جواب - بخت جمع می آورند بماند وقت می شود که جمع نشود ندارد.

سوال - شیعه بخواد بر بیمار و آینه که طایفه نامیده است دست

راهی از آن به خطره است
جواب - تمام حجت حقیقت بر اینست و کافی در دست

بوی گلشن بیدار است بایست و چشم

- ۱- روح کی میماند هم مانند اهل باطن بنظر هر کس جلوه گرفته
آن کفر است ~~میور~~ چون اندازه بزرگ قوه دیدن او ندارد.
 - ۲- روح بدون بدن عرض نمیکند است هم ، ~~جواب~~ در هم به بیداری
درم بنا فرشی عرض شود
 - ۳- برادر نظر بر پدر و عالم باطن نیز خود
 - ۴- دون بدون است
 - ۵- سلطان ذات علیهمه ندارد ذات سلطان خداست
- بایست و چشم

سؤال - طایفه خواهد بود اما هزاره شیعه بود اگر تدری
آنها بود به بقاعده شیعه در است بکنند یا بقاعده حقیقت

جواب - وقتیکه قصد تدریس در آن است باید بقانون حقیقت

رعایت کند چون تدریس در هر جائی باید بقانون مذکور خود را
باشد اگر آنکه قصد تدریس در آن است آن وقت هر طور صرف کند عیب
ندارد و اینک در تدریس کند آنرا چه خوب نخواهد بود نه تنها از

یا امام حسن ملاقا گرفته تدریس باید بقانون حقیقت دعایین
و اگر بگوید که گفته تدریس امام حسن میگویم که بخوار است یا کتاب
یا خام پیش صرف بود اکتفا ندارد بگرداند به خود صرف کند

باب هفتم در شیوه تدریس

سؤال - تدریس چه چیز است و نیاز چه چیز است و چه چیز مورد شیوه دارد یا شیوه؟
جواب - نیاز مورد خود چیز که دعا و اولاد میبرد شیوه نباید داد

سؤال - بیش سر جمع شیوه دارد میبرد یا شیوه؟

جواب - قسمت سر جمع شیوه تدریس داد و در بعضی موارد از
حتم هم غایب ناشناس دارد و قسمت خوب قسمت زیادی
هم نبود قسمت سر بیش یا آن نفس ناشناس دارد میبرد زیرا ممکن است
از اهل باطن باشد ولی اگر شناسا باشد دارد نفس و جرات

زخم شود و خون بیاید یا خون ریختن شود البته آنها احتیاط نیست دروزه باطل
 نمیکند و غذا خوردن آنها و الا کسراً باشد بعد از آن نخورد عیب ندارد
 مثلاً در فراموشی چیزی درین گذشت و فرورد بعد یادش آمد که روزه است
 اگر نخورد روزه او صحیح است و لحظه درستی که در حقیقت روزه را باطل
 نمیکند و عیب هم اگر در خواب باشد و بعداً بیاورد فوراً غسل کند روزه
 باطل نمیکند

باب هفتم در جهام

سوال - درجا نیکه سینه نباشد بران خوردن ندر سینه تکلیف چیست؟
 جواب - اگر شخصی در جهام ندر سینه جهام نخورد و سینه نباشد
 اسمش . و جهمتی دنیا بین او را آن خوانده و بخورد و یک از موارد که
 حکم لغو اجاره دعا دارد همین است

باب هفتم در غم

سوال - طغی که با دعا دادن مرده می نذر اسم او کند و سینه کلین است
 بعد از آن سینه کشته یا غیره؟
 جواب - طغی که بنیاز اسم او کند در مرده بر او نذر

باب - هفتاد و هشتم

سؤال - آیا حیوانات گوشت بران نذر می شود یا خیر ؟
 جواب - حیوانات گوشت بران نذر حساب نمی شود مگر بعد از کشتن
 در صورتیکه هر یک از خود آن حیوانات مانند گاو گوسفند نذر نمایند .

باب - هفتاد و نهم

سؤال - نیک و اهل بختی در عمارت سفه دارد یا خیر ؟
 جواب - نیک و اهل بختی باشد در عمارت سفه ندارد زیرا در عمارت
 سفه منتفی و پانهاست که در کلام ذکر شده .

باب - هفتاد و دهم

سؤال - سرانه الیه اگر بیست پیر را بود و دلیر نباشد پیر حق
 دارد آنرا بران خود نگذارد و او را نذر نماید ؟
 جواب - پیر اگر در کس بدلیلند داشته باشد پیر او را نذر نماید

باب - هفتاد و یازدهم

سؤال - طایفه جوز در شکسته حق دارد در جمع بپزند یا نه ؟
 جواب - بعضی بعضی کلا بخوانند طایفه جوز در شکسته باید

سریا بایستد که بعد از غسل و طهارت و بعد از آن که در آن
اور سر جامه هم و بجمع مرتب نام اما در موارد مشکوک و حیاط شرط است

باب هشتم

سوال - رابع پیام ابراهیم که در محل نشسته و شانه ابراهیم است

یا ابراهیم اگر وفایه پیام ابراهیم چیست ؟

جواب - پیام ابراهیم همان شانه ابراهیم است ^{هفتین} و خندان میانه

و تحت دوران غرقه نوزده در ^{براد از دوران} براد از دوران ^{هفتین} و خندان میانه

آب طهارت و قیده هم پروردگار است ^{یعنی} طهارت و قیده آب طهارت میانه

و غسل از نزم شیرک است قیده هم که پروردگار است این غسل را بآن ^{معنی}

بجای میزنند چنانکه غسل یعنی شسته شدن ^{معنی} و عبارت از آن پاکیزه کردن

شستن و غسل هم ^{معنی} است ^{معنی} عبارت از آن ^{معنی} و طهارت ^{معنی}

شسته شدن و طهارت نظر از این کلام قصد و نیت است ^{معنی} و طهارت

آب را بنیاد آب طهارت زدگرند و جام هم جام ابراهیم است ^{معنی}

طهارت رضایه نیز کرده ^{معنی} عبارت از آن ^{معنی} و طهارت ^{معنی}

بر سینه ذرات ^{معنی} هفتین

صورت غسل در کلام صحیح فرموده

آبیم طهارت قبلیم پرورد

وگفت مردان خفته نرد چه در

دائرارش شرط بینا بین

و عام ابراهیم آینه جهان بین

وگفت نفس موسی علم زور

در دار داد در هنار رهبر

پاک طاهر بین شریک تا دوسر

و طاس رضیاء حاکم کوشتر

دل آخزم یار

باب نهاد دویم
 سؤال - چه حلقه‌ای بنده شده است
 در بیان آن حلقه جمع می‌شود
 حال تمام جمع نشین می‌شود؟
 جواب - وقتی که دعای مخصوص داده شد تمام این جمع می‌شود
 اختصاص بنیادم تنها ندارد
 باب نهاد دویم

سؤال - نان آیه عزیز و بانی محسوب یا جزء نیاز؟

جواب - نان اگر پخته باشد جز نیاز محسوب است مستقلاً قرآن
 نشان داده در زمانه که بار قرآنی تهیه می شود از اجزاء قرآن است
 پس وقتی علیحدہ دعا داده شد نیاز در منزلت سکرانه است زیرا
 بی دلیل حاضر نشد

باب هفتاد و سوم
 سؤال - بعد از حلقه نیتن جمع کسی دارد آن جمع مورد چه سید و چه غیر سید
 آیا دعا بر خصی بر آید در جمع و در دعای خیر ؟
 جواب - اگر نیاز در زمین باشد دعا بر خصی ندارد

باب هفتاد و چهارم
 سؤال - دست خوردن فرج میت چیست ؟
 جواب - فرج میت اگر بقانون نذر باشد نباید خوردم در جان او
 بیم خطر آید یا جان یا مال در بین باشد آنوقت کسی که حاضر باشد
 ضوطه لقمه بگذارد دعا در قلب خود در آن غذا آن که بخورد بخواند و بخورد
 ولی غیر از سرارد اطفال را اجبار نباید بخورد مگر آن عزیرات میت بی
 دلیل میت نذر شود

باب هفتاد و پنجم

سؤال - تدریس نیاز هر چه که معنی دارد یا فرق دارند؟

جواب - تدریس هر چه که نیاز است و نیز هر چه که بر سر طهارت بگوید و معنی میورد
نیاز در اصل لغتاً یعنی حاجت است ولی در اصطلاح اهل فن علم شده ^{میباشد}
به نیاز است که که قربانی نیستند

باب هفتاد و ششم

سؤال - سید سید که سر بسیار در حق دعا دادن دارد یا خبر؟

جواب - سید سید که سر بسیار در دعا دادن حق دعا دارد که سید
طایفه نباشد یعنی اختیارات او نیز از مکتب خلیفه نباشد که پیش
اجازه دعا در جائی که سید نباشد با و داده باشد.

باب هفتاد و هفتم

سؤال - اگر کسی تکبیر از این جور بکشد و بعد تکبیر

برای فراموشی باز بکشد نه لازم دارد یا خبر؟

جواب - رابع چیز سر الیه سال اول نه او تکبیر میورد
تا زمانی که جوهر بکشد و اگر دفعه اول که استقامت پیدا میکند جور
بکشد دیگر نه از او قبول نخواهد و خارج از حد است

و اگر استقامت ~~درست~~ سید حاضر نبود بول فرج جور
سرنگتن را با جور ^{تکبیر} کرده سر امانت ^{بکشد} و در ترس

باید در این مورد نیز به الله استعانت کرد و در صورتی که لازم ندارد

باب هفتاد و ششم

سؤال - چنانچه در کتابها گفته اند که آن به تنهایی بیعوض پدید نیاید

جواب - در وقتیکه آن در خواست بیعوض پدید آید چنانچه در مورد بیعوض

گفته اند یا اگر بیعوض پدید آید یا خیر ؟

جواب - در وضعی که آن به تنهایی باشد یا در حساب بیعوض

بیعوضی اگر آن فریضه باشد که آن فریضه بیعوضی است یا در صورت

بیعوضی یا در حساب بیعوضی چنان فریضه است که در آن فریضه بیعوض

پدید آید یا چنانچه بیعوض پدید آید چنان آنهم بیعوض

جواب میدهد .

باب هفتاد و هفتم

سؤال - راجع به بیعوضی است که ظاهر فرموده است بعد از آنکه ظاهر

فدای آن باطنی است .

جواب - راجع به بیعوضی است یعنی بعد از آنکه ظاهر فریضه

دارد آن ظاهر بیعوضی است فدی آن باطنی است منتهی بیعوضی است

منتهی نیست حتی کسی که بخندد یا است یا نرسد یا زود زنیست

دنیوی یا بیوی دهرس تفانے تے ہرے ہوتے تے یا لمن از انہا ہر
خواب شد ولی داشتن از روزنیت دهرت دریا در علاقہ منہ باو بنا شد
سنا فانی یا تے ظاہر نہ ارد .

باب نوم

سؤال - انصافاً لا حیر ولا تقصیر راجع ہیں نیکہ از در عین دہری دہری
تفانے خواہند کار انجام دہند ہم از غریب یا بد اگر بناہ جدا ہرند یا ہری کہ
یا کہ معتقد ہستند آیا ممکن است حق نسبت با ان کفر تقویٰ بکنند ؟

جواب - لا حیر و تقویٰ راجع ہر دو مان دنیا دارد اگر کفر کاری از صحت
اقتدار انہا خارج شد و وقوع اسید محکمت خودشان است یعنی تسلیم
رضاء خدا منینہ بنا بر این تا اثرات بیوی دہری انہا ہیں کہہ انہا
در دنیا بار انہا تدریسی کنند

باب نود و یکم

سؤال - گوسفند کے شے کے کہ از مادر اولادش فرزند آستند و بچہ بی خود
یا مرغ دوم موسم ہر (کل) بار قرینہ میور یا انکہ انہم کل است
جواب - گوسفند کے شے کے و مرغوں مرغ ہی دم بار قرینہ

از جلد ہر کتب مسنونہ

یا - فرد و صوم

سؤال - نذر یا نثار کیسے صحیح ہے معلوم نہیں صاحب ان کے معنی؟

جواب - نذر یا نثار کہ صاحب ان معلوم ہے صاحب صحیح صاحب

کُل ہے فی لفظ صحیح

یا - فرد و صوم

سؤال - روزہ و نذر کیسے صحیح ہے اور نذر کیسے صحیح ہے؟

جواب - صاحب روزہ و نذر فقہا مولا (خدا) کے لئے

شخص یا صحت کے لئے جو اور نذر کیسے صحیح ہے اور نذر کیسے صحیح ہے؟

یا ان کیسے صحیح ہے اور نذر کیسے صحیح ہے؟

یا - فرد و صوم

سؤال - موقعہ نذر کیسے صحیح ہے اور نذر کیسے صحیح ہے؟

مکان یا دعا یا مرضی اور جمع یا نذر جمع بلند کرنے؟

جواب - جامع یا مرضی اور موقعہ نذر یا نذر

دعائے اور حضور ہے جان نہیں کہ درود کیسے صحیح ہے؟

در جمع حاصلش بهم بخورد که طاقت فرسا باشد یعنی اگر تا بقاوت
ایستادن نداشته باشد مثل حالت اسهال آنرا یا استفراغ آنرا یا غش
و ضعف و بیپوشی و اسهال آن که در آن رعیت یا معارض شده باشد قبل
از آن سابقه نداشته باشد اگوقت یاد او را که ندرست بود و در طاقت
آن گفتن که سینه بر جم نشین آن هم فستردید و بتواند دعای مرضی داده
فقط آن کفر بلند شود اگر آن و این در وضعی که بار جزو نیاز و قربانی
و غیره کیان است اما کسی که در دیگر و یا حخته شود یا اینکه
مرضی معارض او گردد که بتواند تا آخر جمیع حکم بیاید و سترت برود
در سیرک آنها اجازه دعای او را مرضی و بلند شدن نزار و علاج کلام
غیر از موارد فوق یعنی حالات اضطرار و فتنه نیاز بخصود جمع گذاشته
شد و اول آن فریاد اتفاق و هم گفته و در گفتنی و فحاشی ممنوع است
و اگر نیاز یا تر با نه شده مانند اینکه در وسط جم خانه سخره انداخته جم عمومی
است اشخاصی بنظر تدریج می نهد و نیاز آنها خالی می شود نیز جمع بسته شده
یا اینکه نیاز در وسط است و بی چون قصد لیکن جم زنده گفتنی و بی
مانند نزار و نازمانه که اول آن فریاد لیکن جم میاورند یعنی جم وقتی منفرد
میورد کسی حق گفتنی در فحاشی نزار و اگر نیاز یا نزار نزار که باشد

۲۰
بسته اول داف که آورنده جمع بسته بود که وقتیکه دست جمع مقول نشین
هستند که اول داف هم نیاز نیارده اند لذا اگر کسی دارد که مقولند
با اول آفر هم، نشینند و الا خبر اول اگر نیاز و نذر در بین نبود
فقط مشغول کلام بودند در حین شروع به کلام باید آن جمع نشین
یا کسیکه در رأس آن جمع واقع شده که جمع است نظر از قرار گرفته
هنوز شروع بکلام کرده اند قصه طوطی را معلوم کنند یعنی اگر کلام برای
طلب و انجام مقصود باشد باید حتماً منعه نبود داف کلام هم نکرانه
دانشته باشد در این صورت نشین و بلند شدن در آغاز کلام
باقیه دعای مرضی باید باشد و اول کلام، القیه طلب باشد
فقط بیاد عشق و حق و سرود حق باشد و اول آنکه ختم کلام هم نیازی
راست که دعا بدهند معذک انکال ندارد و دعای مرضی هم غیر خواهر
در آغاز جمع حق نمیکنند بگن بلند شوند و کلام سرپا نشی کلام در آن
جمع بنشیند به صورت ~~بگن~~ آزاد هستند چون آن کلام فقط سرود
را دارد و حالت طلب در او نیست

باب نود و پنجم

سوال - نیاز تنبیه قربانیها یا بیایستی چه بوده ؟
جواب - نیاز تنبیه قربانیها یا بیایستی در هر جماع مختلف بوده و یا بقدر کلی

از سفید قربان بخون خارج نبوده

سوال - چون فرموده اند که عرض پول بگیرند اگر اصل باشد عید ندارد لذا قربان
باید چه باشد یا خیر ؟

جواب - قربانی خون ریزان عرض پول محسوب نیست چون بلا فیه وقتی پول
باید تمام آداب

کافی قربان شده و هر گاه بنا بر این باید تمام آداب
در شرایط قربان هر دو جمع باشد

باب نود و ششم

سوال - اهمیت شرط وقت و قسم یکی است یا فرق دارد ؟
جواب - بین شرط وقت و قسم هر دو فرق زیاد است چون شرط عهد

مقدمه جزاء است یعنی اگر شرط نباشد جزاء اهم نیست و آنهم اعم از منفی
یا مثبت خواهد بود مثلا شرط منفی آنست که عقیده نباشد ایمان نیست
پس لازمه ایمان عقیده است و شرط مثبت آنست که جزاء است

طایفه نمودند. قریب بعین همینان و طلب عفو کردن از کارهای پیشین است یا اینکه
پیشین از کارها با کفصحه است که اگر آن کار را از خود بکنند قسم هم عهد است
یعنی اراده اینکه قصد ثابت شدن در آن دارد تا کدی تقسیم نماید برابر اینکه میاراد
آن قصد شخوف شود و برابر اثبات مرفوع است که میخواهد عرفان بقبولاند

باب نود و هشتم

سوال - در جائی که سید طایفه نباشد آیا زن طایفه مانند مرد طایفه میتواند
نذر سینه دعا بدهد و خود یا خیر ؟
جواب - اگر مرد زن با هم بودند مرد دعا بخواند و زن هم بخورد ولی اگر مرد نبود
زن میتواند دعا خواند و غذا بخورد و زن بخواند ولی اینها در صورتی بود دعا داد
سید طایفه در آنجا سید اقیانوس

سوال - اگر کسی در عالم خواب حیوان کفتر در آنجا سید اقیانوس
و نذر بخورد کفتر چیست ؟
جواب - کسی در خواب ببیند حیوان کفتر را فریاد کند و نذر کرده

باید بگوید که آن کفتر صاحب حیوان را راضی کرده به قسمی شده بخورد
و گیز بکنند گراننده قیمت آن حیوان گران باشد و وضع نداشتند باشد

آنوقت باید بجای از طایفه ای اهل محل گذر بخوابد که با او تا حدی که بازاد
 از قوه و استطاعت خویش است گذر نماید فرضاً اگر پول گاهی زیادتر جمع
 شد زیادتر را باز بندد و اگر آن شخص صاحب حیوان از اصل نفوذت
 دیگر بجای برکنفی که خواب میدهد نهایت اگر قوه داشته باشد حیوان

مانند آن یعنی به جنس و قیمت آن بخرد نیز بکند و اگر هم ندانست تا هر چه
 که قوه داشت بکند و اگر پول کم مردم به گاهی اوج جمع میکنند اگر کسی از
 قیمت حیوان شد یا اینکه از اصل گذر نکرده اند باز او را بر او نیست
 آنچه دارد یا هر چه بگذرد همانرا بنحویکه قوتاً گفته شد نذر کند و گوی
 صاحب حیوان می اگر دینت داشته باشد باید اولاً قیمت عادله حیوان را
 باز نذر نفوذت در کار او بپول کم در آن وقت وضع نداشت حق القدر هم
 یاد کند نماید و اگر ندین بود دیگر از موضع بکشد یا ضایع است این در صورتی
 حیوان حلال گوشت و قابل قربانی باشد و الا حقش را کسی خوابد
 امی یا قاطر سر بریده آن خواب یا اسب ندارد یا تعبیر است
 باید بموضعش نثار کرد و اگر فرضاً خواب بود گوشتش به کسی تومان
 فویه باید با اندازه آن گوشت بپول بیاید بقیه اگر دینت دارد علمده
 در کند و الا معاف است

یا - صدم

سوال - کسی پسر داشته باشد شرط بکنه سالک چیه نذر کند؟
 پسرش فوت کرد تکفیر بر او نذر کردن آن نذر سالکانه چیست؟
 جواب - چون مریض شرط تکفیر شده است و نذر کردن آن نذر
 و اگر خواست کرد بکنه او امر است - علیحده .

یا صد و یکم

سوال - بعضی گاه است که انسان عزیزان او نذر کند به این است
 در این خصوص در مثال معلوم می بیند میخواهد هر بکنه نذر آن
 بر آن گناه دارد و در آن آنهم ممکن است و اگر نذر آن با جان یا مالش
 بود - کسی دیگر سزاوارتر نفقه کسی از او نماند و کسی دیگر در طوف و موسی
 نسبت بآن تکفیر قادر بیچاره و ناتوان است و آن تکفیر بیچاره میخواهد تکفیر
 یا مال تکفیر قادر را بکنه و تکفیر بیچاره از تکفیر با خبر است از آنچه تکفیر
 قادر بگوید ممکن است آن قصدر که ناتوان در باره تکفیر قادر دارد همان
 قصه را قادر بر ناتوان بیاورد و نیز تکفیر بیچاره هر قدر که تکفیر بیچاره
 و ناتوان بکند تکفیر قادر قصدر نه -

~~بسم الله الرحمن الرحيم~~

جواب - در موضع گناه که تمیز نتواند بهر طرفی موقوفه
بر کارش بده آنه مکره

دست و دل ویت بگوشاره

یعنی جائید دست در ملامت دارید و در کسری هم یکی که از آنها بهتر میدانند
نذارید باید خودت مشورت کنی یعنی با عقل خودت مشورت کنی که دست
عبادت از عمل اول و دل عبادت از فکر و عقل یعنی آن اشغال را

که اول با عقل مطابق کنی بعد بعد عمل تصدیق کنی بین با عقل
بر خورده میوه یا خیر اگر نفسی در آن دیده شد عمل کن و الا خیر مثلاً در مشال اول
باید نوع گناه را بشنید و نوع شر آنست هم بشنید آنوقت هر کدام از همتش
بیشتر بود عمر وارد دهد و همچنین در مشال دوم البته از کردن گناهی که

چند نفر آزاد بگردند بهتر است یا یک نفر آزاد کردن و عمر را در هلاکت انداختن
مثلاً یک نفر در صد و فدا کردن بشر و نابود کردن قومی میباشد البته او را
دستگیر کردن و کشتن دادن بهتر است یا هزار نفر بوطه آزاد کردن آن در خط
باشند خلاصه از این موضع او را بر کارش بد نظر گرفت و بهتر است وقتی کسی بقیصد
رفاهیت جامعه اقدام کند یا حفظاً بود در گرفت فواید گناه هم

خواهر بود

~~فصل در بیان انواع کلام و در بیان انواع حاشی~~

~~فصل در بیان انواع حاشی~~

فصل در بیان انواع کلام و در بیان انواع حاشی
فصل در بیان انواع کلام و در بیان انواع حاشی

تعمیر کف به جان راجع به تقسیم شدن نفس استوار بودند

راجع به نفس همان است که عبارت از ۱- ریخت و رونه ۲- عبادت
نفس ۳- پناه گزیدن به بیخ و بیخ نشستن و بیار کردن ۴- فراموشی
عمل نشدن خوب را این فقط یک چیز است

از ایمان دین حقیقت عمل
باز آن اضافه کنید این است

میکنند هم را در نظر خودت که چیز حقیر و کوچک بشاید و از آن مغرور نشو
فصل در بیان انواع کلام و در بیان انواع حاشی

بیا جلو میکنند که عمل بر خدا پرستی باشد اگر نفس بود عمل کین و باد بگو
که من بقول تو عمل نکردم بلکه نفع خودم عمل کردم والا از نفس تو ترور

در دروغ و کاذب میهند که حکایت از این میهند من مطیع شما باشم مثلا اگر
نفس بیا گفت که شما باطن داشته اید نه در فلان جا فلان نشانی

فلان جا فلان دعایت تا اثر کرد پس شما باطن دار میهند جواب دهد

ای نفس بی کردار من که قادر نیستم تا خنجر را از خودم کم دریا و بکنم که موی
 سیاه سفید و سیاه سفید بکنم باطلان را که با هم نهایت ارادت داشته^{۵۰}
 تصادف بوده و تاثیر نفس می از توبه عقیده طول بوده تا غفلت می کنند و
 اگر گفت روزه بگیر به به صحت بکنی بگو اگر نفس من روزه در یافت را
 چون میدانم تقویت روح میدهم در اضعیف میکنند اما نه بقول
 آن بقول روح و بقول همان بزرگ می گویم آنوقت اگر کسی از آن نفس
 سوال کند آیا نفس تا که را نفس نیست ^{۵۰} اضعیف بود و روح قوت بگیرد
 پس چرا دستور ریاضت کردند که هر ماهه قوت روح و ضعف نه است
 می بود و بطور آهسته و محرمانه بواجب خود وارد آید تا مثل کسی می گویند مقصود
 چیست چون غرور بطور صغیر است از آن پس بیشتر روح را اضعیف
 و نفس را قوی میکند میخواهم باین وسیله خلاصه را گول بزنم و از آن برآید
 کسی دادار کنم که از خودش مغرور بود آنوقت از آن راه روح را بزمین بزنم
 و سیاه بکنم خلاصه راه نفس کوشی مغرور شدن در خلاف میل او

اقتدار کردن است و پس

~~بسم الله الرحمن الرحيم~~

افقاً راجع گرایش روح بدون فرموده

ان فی الارض شیخ روح می باشد بین ذرات جواهر نبات حیوان
و این در - باین معنی که آن اول جاد است و جاد هر وقتی تبدیل

بهر و این در - باین معنی که آن اول جاد است و جاد هر وقتی تبدیل
نبات می شود یعنی نبات بقوه طبیعت مانند قوه مقناطیسی یا از راه تقدیه
در جاد است که عبادت از خاک و سنگ و پرواز غیره تقدیه می نماید نبات
می شود و همچنین جاد و نبات را در جاد اولی است نیز از دست ندرده
و در این صوره جاد و نبات است و بیشتر وقتی که نبات تقدیه حیوان
و حیوان می شود و حیوان بی دارا از جنبه حیوان و نبات و جاد می شود

و نیز حیوان و تشکیک تبدیل به آب گردید ظرفی را در روح تشکیک می شود روح
با رضا در آن قالب حلل می کند آن با اشیاء تقدیه من روحی داخل
در احوال خدا شناسی می شود که هرگز در عالم معنوی هرگز در عالم معنوی
نزارد و می بیند و بیشتر که است و مقصود از طی هزار و یک عالم معنوی
که در آن وزنه شدن البته انشی هستند که در یک دوره از زمان چندین عالم

طی می کنند و بدون تران در مقصود از طی این احوال ترکیب و تقصیه
روح است که وصل با اهل خود شود و روح در احوال تکلیف است

با اینکه چهار نوع روح گفته شد شاک نامبر فوسر و کلان و نادر صحیح است
 ولی در شیوه بر سلوک و طی مراحل روحانی ممکن است بر خلاف ادوار
 الی رفتار نماید که تنزل مقام است مگر نماید و همیشه ممکن است بلکه از تنزل
 مقام پائینی تر نمود در مقام ایسی که تنزل کرد اگر توانست جبران گذشته
 نمود که هر باره مقام ادلی رعیت میکند و اگر عهده داخلی معاصر کبیر
 گردید که مجازات بجزایزه بود که در دنیا و عقبی متوازن است حساب آنرا
 پاک نماید بیالم حیوان و نباتی و معدنی برسد که در اصطلاح تن خاک
 در روح خاک ملود پس در انصاف راه ترقی بر این است تا مقام عبودیت
 برزیت و بهینتر راه تنزل تا ~~ظلمت~~ ظلمت

باب صد و نهم
 لزال - آنهم که راجع به ذبح و خوردن گوشت حیوانات است دارند
 از اینکه بر خلاف عطف و اخلاق حسنه است جان دار را بکار خطا
 رفتن بیجان نموده خدا از روی حکمت و فلسفه به بیخبران امر به ذبح
 و خوردن بعضی حیوانات بنام حلال گوشت داده است

جواب - فلسفه این است چون بشر با حیوانی اولی جاد نعد بوسله

تغذیه نبات همطور بوسیده تغذیه حیوان برسد و حیوان هم بشیر
 بود بر این حیوان با این ذبح نبودند زودتر بمقام بشیر برسد با اصطلاح
 این جواب غلط است که موجودی از مرتبه پست بر مرتبه عالی برسد
 در اینجا حیوان اشکال کرده اگر کلیه حیوان برابر رسیدن بمقام بشیر است
 خلقت شده و ذبح کردن آنها هم با هم در سطح است پس چرا تغییر آن
 بعضی در حیوانها حاصل شده اند که نجس و حلال و حرامی معنی فرود
 اند جواب این است هر چه در مرتبه نباتی و در حیوانه برابر قلب بشیر
 خلقت شده است تا مشاغل بشود که آن نیکه در فقراتی بیاید
 به چهار و یا به نبات و در حیوانی بود لکن حیوانات حلال گوشت
 برابر قلب بشیر خلقت شده است و در حیوانات نجس برابر قلب بشیر
 خلقت شده اند که در ~~حیوان~~ زمان فقرات ~~حیوان~~ نیکه توضیح داده شد

باب صد و هفتم

راجع بر انتساب علی

علی و سلطان در این نظرات که در حقیقت نظر علی است
 در هر عین راجع علی گفته شده شامل کائنات کائنات آنها بود
 چون همه یک نظرند و علی هم خدا نیست و با نظر خدا است

که یعنی علی مانند آنست و خدا مانند آنست در آنست جلوه
 بود در اصطلاح ما بالایی خدا را بوجود علی بشناسیم ذات خدا
 بود وجود علی جلوه گرفتار و فلسفه اینست که آنست که نظر علم بود
 گفته اند که ما خدا هستیم در اینجا اشکالی ندارد چون وجود آنها
 خدا در آن جلوه گرفته و با خدا جدا نشده اند بنا بر این غیر از
 خدا چیزی در وجود خودش ندیده اند در ضمن در حال جذب
 نیز بوده است از آن جهت که گفته اند ما خدا هستیم و اینست
 منظر علی بنوده اند در این تعبیرت بوده اند علم را بجا آورده اند
 فلسفه اینست چون اینها بوسیله علی بالایی جدا برسد تا ما
 ملحق بعلی شده اند و حالت جذب پیدا کرده اند خدا را در
 مشاهده اند اگر تمیز میان آنها میان علی و خدا داده شده
 از آن جهت است اگر خوانندگان این مطلب متوجه شدند بر این
 ما دو دلیل می آوریم یکی آنست که همسرتان را در نظر داده بوده
 چرا در حالت مستی گفته است من خدا هستم علتش اینست
 که وقتی هر کسی حالت جذب پیدا کند حائلی بین خودش و
 و خدا در خودش نباشد به بند با اصطلاح بالایی ملحق بود و
 اگر ما را بجا آورده پس با جماعت بت پرست چه تفاوتی

داریم در حضور و گواهی است خداوند منبع اسم دارد که حال
و یکی جلالت اسم که از اسمهاست حال خداست.

بار حدود پنجم

شکل - آیا هیچ است بگویند یعنی این حق تا که حضرت سلطان
از طایفه خاندان حق جمیع پیغمبران بالاتر است ۹.

جواب - سخن من بتو است در این خصوص اظهار عقیده میکنم زیرا
چون خلقت و بنا بر من بتو است که حدود هر چه برای تامل تو
بر کسی بیدر حدود نظر خودش اظهار عقیده نباید فقط من در این خصوص
انظور معتقدم که چون حضرت سلطان موسی دین ماست و ما جا
این حق هستیم و در این دنیا ما باین احوال خودمان از جمیع
پیغمبران بالاتر بگیم و با مطلع خدا یعنی احد است بار ما
یعنی مخصوصه خدای ماست آنهم نه حالت و لحکم او برای
ما حکم خداست و همچنین بهترین چنانچه مقام آنها برابر ما
در دفتر گذشته شده است ما هم آنها را با آن مقام بشناسیم خلاصه
برابر ما که جماعت این حق هستیم یعنی مقام سلطان

و هفت تن در دفتر آنچه گفته شده است برابر با صحیح است

باب صد و نهم

کوال - این دنیا را با مهمت غیر از علی و سایر نظرات که مفاد علم
همند او را برابر جلوه یعنی نظرها خدا ایجاد نشده در چه ندارد

جواب - حال که میزناریم که بس لایق است بقدر زحمات

یا آن مقام برسد آن تصادفی است و با بطور بروز ذرات

در این دنیا که با مهمت پدید بر می آید است بهت در شان کردات هم عین

محقق شده که پدید علی باشد ممکن است که علم رسیده گ

آن کرداتها هم بکنند و هم رسیده گ این کرداتها که با مهمت بکنند شکی

نیست با قدرت علی - چون من توانم صد و هفت برابر ذرات خدا

قابل بشوم و ذرات خدا هم ~~بیشتر~~ همه جا با این جلوه گر شود

و جلوه خدا هم باید بوجود علی یا پدید علی جلوه گر شود

از آن جهت میگویم که در کرداتها پدید علی پیدا شود آنهم

نه بجز کفایت چندنگ در قیاس تو ضیح داده شده

~~جمله~~ ~~صده~~ ~~سفر~~
با صد و سی

سوال - اگر خداوند برود ذرات روحی را بر روی خلق کند
و البته آن روح نجسیت و ظلمتی است اگر چنانچه بدینا میاید و بدی
به تعبیر دارد تقاضای جنس است که همچنین روح نیک بدینا میاید

و خوبی میکند چه نوعی دارد
جواب - خداوند بیوقت به خلق نکرده مقصود از این
بر او بر این است که خلق میکند و میگردد و هر چه نیستند و هر کدام
در جان خودشان پیش خدا لاف می ندارند و وقتی بدینا میاید برای
آن چیز که خلق شده اند بعد از آن عمر میکنند اسم آنها را به
و مجازات میوند مثلا گلدان و چراغ و کوزه هستند چراغ می
خودشان گلدان بی فروش پیش صاحب کار می دارند و در دنیا
فاما اگر گلدان که بر این جا می آید در دست شده باشد اگر مار در آن
آن گلدان بخوابد صاحبش مجبور است آن گلدان را بزنند بزنند
که بکند چون بدینا میاید و در دنیا می آید

راجع نظار

در خیرات آئینده که آثاره ج اندر علی فرموده است
ظهور که در میان مردم شهر است سه نوع است :

۱- ظاهر معنوی

۲- ظاهر اخروی

۳- ظاهر دنیوی

ظاهر معنوی آنست که اشیا می که در دنیا در ارباب بعد و عوالمها
روحانی بر فرج واقف میوند ^{میوند} ظهور
ظاهر اخروی آنست که اشیا می که در دنیا در ارباب بعد و عوالمها
ناظر میوند

ظاهر دنیوی آنست که عموماً آزاد در جهت میوند حال بخت
با تعلیمات ظهور دنیوی است بجز آنانی که باید که لباس مردم مانند
پدست بدن بدون درخت که میوند آن لباس نه پاره میوند
چون بخود بگیرد و در ارباب ^{درجه} است بر ارفع هر ماد را
بر سبب آن درجه دفع گر ماد هر ما میکنند و بر ارفق ^{لباس} بین لباس

زن در دلباس زن چین چین است و بارش فرسوفه است نهی به
 نه و مملکتی به مملکتی بخوانند پروندگی کرده مانند شمشیر بدو
 نصب نمود بخوانند از کرمان به تهران پروندگی کرده انظار
 در کرمان است و یک در طهران و به نظر نهی به نهی کرده را
 نصب می کنند آنوقت آن بوده که هیچ دارد هیچ آنرا باز میکنند
 سر در اطاقی و در اطاقی دیگر بود همانطور در آن واحد وارد
 می شوند و این چیزها که حالا بار سبب منفعت است نتیجه ما این
 در سنگ و غیره بچگونه در آن دوره دیگر نیست مگر طیاره
 آنهم نه به این ترتیب بوسیله همان لباس که توضیح داده شد به ما میگرد
 و آنوقت برار کشف نیکی و بدی مردم که کارخانه در دست میرو
 بر کار چه نیست چه به هر کس بکند خواه آن شخص نزدیک یا دور
 باشد محل در آن کارخانه نقش میگیرد و دیگر هر دو
 کتب نیست اگر این علامتها بر زمان شد ظهور و ظهور است

باب صد و نهم
 سوال - نیاز در ایام هیفته بعین چه کفایت است ؟
 جواب - کسبینه ع ۱۰ ابراهیم

مصطفی دادان

پیر نیایش

داد

پیر رضیاء

سلمان دیباغدار

جمعه

پیر موی

صد دهم

سؤال - مصطفی را چه مصطفی دادان میگویند ؟
جواب - چون دادان برای دو ذات است یکی ذات خودش

و یکی موی سیاه و موی سیاه رومی که ایجاد شده برای حکم
دست داد که بقوه آن حکم جلوگرمی

دستی سیاه دارار جسم نیست و بهر آنکه از آن اسم
سر دار است که در سفت سر دار است او همان هر در سفت

و حال چون مصطفی ارتباطش با داد است و داد هم داران
دو ذات است چنانکه فوقاً توضیح داده شد باین صورت است

که میگویند مصطفی دادان یعنی ارتباط مصطفی با دوزان
است یکی ذات داد و دیگر موسی سیه .

باب صد و یازدهم

سؤال - راجع کجایی که حضرت سلطان برار نماز فرموده یعنی

فرموده + چه است حمد نیای روزی پنج وقت نماز بخورد

این صحیح میگویند که حضرت سلطان نماز را رد کرده

جواب - از این کلام حضرت سلطان دو وجه میتوان توجیه کرد

- وجه اول آنکه جماعت این حق نمازشان باید بطور باشد

متصل بنام اوقات - زندگانی آنها بود یعنی علی الاتصال اعم از

بیدار و خواب و سایر حرکات و سکونت قلب او توجیه

میه شده باشد و حضور قلب بر اوقات عبادت طبع

گردد بعبارة افوی نفس ارضی نماز شده باشد که مقید

باوقات معنی نگردد - وجه دوم آنکه چون این تفتن

بر خلاف شیعیان نماز را در پنج وقت میخوانند نظر باینکه

عقاید آنها مخالف شیعه استی عشر حضور نماز شب میخوانند

و درین حقیقت مطابقت احکام شرع مزبور است بعبارة واقع
 حقیقت در بیان ولایت پیداشده است ولایت هم منتفی بوجود
 علی است که رأس در مذکور نامبر است از این رو سلطان
 می گوید که تیره ~~بعضی~~ اعتراضاً للمخالفین که بیان کنند
 است این فوالتی افزوده

سؤال - یار چه گفته باوری و جا
 جواب - گفته ردام معنی دلجو کن معنی بردبار و دیگری معنی
 رضاییده در اینجا مقصود از ادای ضایع است بدین معنی
 از هر حدی ~~جز~~ جز از ضایع حق چیز است
 تمام بوی و بوی رفتند از محض ضایع حق نماند

سؤال - چرا بعضی از هفت تن را ~~بعضی~~ نماند و بعضی را
 بر خطا بر کنند
 جواب - هفت تن که اساسی آنها عبارت از این نمانند

دیر دادد پیروی و پیروان و صفی دادان و شاه ابراهیم
 و شاه یارک است چه نقر اول را چه ملک و چه چه باشد
 و وظیفه آنها دستگیر و در نهانی خلق است بدین نسبت
 شان پیروان آنها است که پیروانند میوند زیرا در اطلاع
 این حق است و گفته در نهانی میباشند و صفی دادان چون
 از صفت جبار خداست (تا نور غضب خدا) برابر مجازات
 مقصرین میباشد بدین جهت دیگر وظیفه ارشاد ندارد تا پی
 خطاب شود و شاه ابراهیم و با بایاد کار هم نظر باشد
 شاهزاده و ولعهدش و حقیقت یعنی حضرت سلطان میباشد
 بنا بر این وظیفه آنها همان وظیفه است که در عین است
 بجای آن افری جانین است و میباشند بجای وظیفه شاه
 غیر از پیروان خود

باب صد و چهاردهم

از فرات است هر چه در مع الهی است که راجع بدین معنی
 حقیقت بنا ~~بجای~~ خواهد بود این حق کسی کرمان

در تاریخ دهم مرداد ۱۲۴۴ (موسسه رشتی دادگاههای
آن شهرستان بودند) عهد یادگار شروع زیر بیان فرمودند:
بدانکه امر حق را بر آن کفر شسته از آنکه کفر عرفا میباید

و باطناً سرمد آفر و معتبر بکن است
گرام در کارمان آن همان نکته و اصل حقیقت خواهد بود که بعد

ایجاد موجودا گشته پس رزق انبیاء و سر اولیاء و ...
بعبارة افوی همان اظهار است که از رب العالمین بی غیر اولین

بد آن بید تا حضرت عالم البیت رسیده و از آن حضرت
بنام سر امامت کفرت علی بن ابیطالب پیغم و داداش

تا حضرت محمد مهادر صاحب الزمان امام دوازدهم بعد
اشنی عشر رسیده پسین بود بعیت نقل کردیم که پس از بعیت

حضرت عجت باولیا سرسلله عرفان واقفای زمان
احداً من بعد الا فوی تقرضی آدرسنه ۲۰۰ هجری

حمر کفنی بنام مبارک شاه ملقب بپاه خوشن از لرستان
در دامن ما جلاله دختر میرزا آمانه رشتی وزیر

در دامن ما جلاله دختر میرزا آمانه رشتی وزیر

سفیر مردان کنان از نظر عیب و ایراد هم برکت
 همه بنده ریح با همان حال انزوا راه عقبی را پیش گرفته و گفته
 پس از فائز آن دوران در سنه شصت هجری عمر حضرت
 سلطان اسیق (سلطان صمان هم نگین) در قرین بزرگ بلوک
 شاره زول حال حلبه تابع خاک میماند ~~و در ظاهر~~
 فرمود بدین تنگای جان غروب یا با نعت سینه شهباز بیاران
 خود فرمود من میرود بعد از مدتی با همین بیکل شهباز نظر
 خواسته دارگان اهل حق را بر این نیل بیافتن اسرار
 حقیقت بطلان حق می آید این بود ~~که~~ قبل از
 ظهور حضرت سلطان هفت می بود ~~و~~ حق جو با دستور معنی
 آن شهباز در کوه شام بود ~~و~~ ایشان خست و بنیاد شیخ علی که
 که هیچ از سادات مولوی نب و شیخ سید نقیبه
 میباشد و بنیاد از حد سل عمر داشت رفته این را از دستور
 حق آگاهان خسته پس حسب دستور دفتر همین ~~جمله~~
 رئیس ایل جاف را که موسوم بنا قون دایراک و ملقبه به
 پیر رضیاء میباشد (توضیح آنکه) - رزبار - رزوار

- رفندار - رزبار - رزبار نیز گویند (براس شیخ علی
خواستگار البته آن وجود مقدس را بجا که نکاح شیخ در آورد
و طبق دستور عینی پدران مزبور بستان کاشته چوب نیم لوزی
در آن بستان گذاشته روزی چوب نیم لوزی بپزند که پدران
با خاتون دایراک در پاران چوب حلقه ذکر بسته در آن
هنگام شبها زعفران می بود این خانواده معظم لها بیت
طفل کوچکی جلوه گرفته البته شبها همان نظر بانهاست
است که بدین صورت جلوه فرموده خلاصه است زمانه گذشت
و شیخ علی کوفت نمود حضرت سلطان اکبر باورامان (
هو رمان نیز گویند) علی است از درستان قرینه شیمان که
ردخانه بیوان کثرت فرماید این ملک اهل حق را
بدست مبارک این براس رسیدن بجز حضرت بجا بدن
حق کارد فرمود - و پاران که در آن زمان آن حضرت

راستاخته عارفتند :

- ۱- هفت تن ۷ نفر
- ۲- هفتاد تن ۷ نفر

حقیقت میباشند لذا باسم آنها قضاوت میورده برین توضیح :

انامی هفت تن

- ۱- پیر بیابان
- ۲- پیر داود
- ۳- پیر نوری
- ۴- پیر افشار
- ۵- حضرت مصطفی دادان
- ۶- حضرت شاه ابراهیم
- ۷- حضرت شاه یادگار (بابا یادگار هم گویند)

انامی هفتاد تن

- ۱- پیر محمد
- ۲- پیر ابوالوفا
- ۳- حاجی بابو حسن
- ۴- حاجی بابو علی (هم گویند)
- ۵- پیر لوره
- ۶- حاجی بابو حسین
- ۷- شیخ حسین
- ۸- شیخ لاهوتی

این پوینده نماند که این هفت تن و هفتاد تن چهارده معصوم
 این حق میهند و وضع و طبایع در نزد حضرت سلطان حقیقت
 برابر این حق میباشند و جانشین اینها حکم خاندانهای
 حقیقت میباشند که پیر این هفتاد تن میهند برقرار:

- ۱- خاندان عالی قدر

۲- خاندان شه ابراهیم

۳- خاندان بابا بادگار

۴- خاندان سید فاضل

۵- خاندان حاج بابو حسین

۶- خاندان میر کو

۷- خاندان سید مصفا

۸- خاندان آتش بخت

۹- خاندان ذوالقدر قلند

۱۰- خاندان بابا حیدر

۱۱- خاندان شه ایاز (شه حسین بیگ)

که اولاد این یازده دود و خاندانها حقیقت

هنگی سادات حسینی و بعضی موروثی بیست و نه اولاد آنها

فقط حق نذورات دعا دادن و جز سراسر حق شکن

دارند و همچنین در غیاب خود اجازه نذر دعا دادن بخلفه

و غیر از این اگر عالم با قبول دارگان اهل حق نباشند

حق ابرو نهی وقتوی نه اندازیم صحیح العمل و پاک دامن
و درست لباس باشد حق افتد و پیرودن آنها کسی ندارد
و له در حال حرم باید باشند و این ~~حق~~ حق کتبی است
بین سادات بطور کلی نه اعتراض نماند و حق و صلوات
مزا و حق هم بین اهل حق و سادات اهل حق منع است

اصول عقاید اهل حق این است اولاً بطور کلی از حدیث
صلوات و حرام و ابرو نهی و اصول و فروع و واجبات و منجبات
و مباحات و معاملات و عقود و ایقاعات تابع مذہب شیعه
اشی عشر حجرت باید باشند و تمام شریکات مذہب زبور را
ط لیر الغل با لغل بیاورند و بعضی چند فرق نقلی
در بین است و حال اینست معنای یکی است

۱- از لحاظ بقا روح اهل حق معتقد هستند چون
فداوند تبارک و تعالی واجب الوجود است یعنی وجود او
برایت و نهایت و آغاز و انجاسی ندارد تا در یکی از م
صورت منتهی بعدم شود بعبارة افوی نه از اول عدسی
بوده که موجود بود و نه بنی دارد که منتهی بعدم گردد پس

عدم در وجود نیست زیرا بقا عدمه منقطع صحتی مستفاد مانعاً الجمع
خواهند بود بنا بر این موجودات هم به تبعیت واجب الوجود
فدا از معنی عدمیت بیانشه صحتی فلاسفه مگویند

در وجه... عدم در ذهن دال بر وجود است نه عدم بر این
مادام که عدم نبود صد عدم است که وجه باشد پس وقتیکه از
واجب الوجود که مالا بدایه و نهایت است موجودات ایجاد شود

لذا اثر همان وجود بر موجود میزند فقط بر اثر از دور
و تسلسل پدید آید کمال باید در نظر گرفت در کون موجودیت که آن
است یعنی موجود میورد در هر سطح زمان و مکان حدود کمالی باید

عائز گردد تا کل یعنی بر وجه صدق کند فلذا خداوند تبارک و تعالی
در اثر وجودیت خود موالید ثلاثه را موجود فرمود (جاد و نبات و حیوان)

در کمال و شئون هر شیئی هم موافق ملاحظه است از وقت بر اثر صدور
هر یک از اجزای اصلی است بکمال مرتبه مافوق خود برسد از این مقدمه

نتیجه بگیریم در مرتبه حیوانی بشر میورد در مرتبه بشر پس از طی
عواملی که در اصطلاح این صفت از احوال عالم می آید که تا آن
و از آن باز ارتقاء باید بمقام ملکوتی و بالاتر برسد تا بکمال

که آن رجوع با صد حقیق نفسی و حسب الوجود است و این عوالم بوسیله
گرایش در منظرهات دو وجودات مختلف بیداری نور چوب آهنی
بوسیله آینه کامل در یک منظر چندین عوالم طی میکنند و چه با اجابت
ظلمت نفس چندین منظر طی کرده هنوز یک عالم سیر نموده اند علی حال
گرایش منظرهات باین کمال موجودات فوایدی و بار بار یاد در سبب
آنهاست که در منظرهات مختلف بیداری مراحل نمایند مریبانی لازم است
مانند آفتاب در طلوع مغرب باشند که مابین خود موجودات باشند
و از این رو اولیاء الله که حد کمال را پیورده اند همیشه صاف و منظر
و در بروز و ظهور سیر طلوع و غروب سیر معنوی مریب سیر خواهند بود
فلهذا در عالم ذرات یعنی زمان تکوین موجودات خدا را با هم
(یا) سیر حضرت فاونگار (حفظ خدا را) مبدء
سیر کمال و اگر گرفت بعد از ایجاد سیر در هر زمانه منظره از منظرهات
جلوه حق را مانند آینه که منظر تصورات است بعالم و عالمیان
ظاهر و با سیر مرفی و جمعی را هم است فرورد نموده حضرت مرتضی علی
در سیر لغت و حضرت سلطان ایمن در سیر ملک امر حق
و حق علیه این نکته هم نالغنه مانند حلول و اتحاد

و تناقض در حقیقت نیست زیرا حال و محل و درستی
 و نسخ و تجدید برخلاف عقیده اهل حق است به نظر
 ایشان آمده که چون هر موجودی شدن کمال و ارتقا بتمام بالاتر
 بوسیله تغییر نظرات است و بوقت خود بروز و ظهور مینماید
 آن وقت این گردن طی مراحل کمال را با مطلع اهل حق گردن
 نظرات یادون بدون نیامند با این دلیل حضرت علی را حضرت
 سلطان و حضرت محمد پیر نیامین و حضرت رضا را پیر دادود
 و حضرت امام حسن را پیر ابراهیم و حضرت امام حسین را
 پیر یحیی و امام زکریا را پیر یحیی

۲- آداب صرف نذورات در این معنی شده که اهل حق
 پنجه مهر بپوشانند بدون تفاوت بمسکین و غنیان
 مراجعه با حادیت و اختیار مخصوصاً فقیر و آن در قسمت ذبح گاو
 بنی اسرائیلی بود این مطلب روشن خواهد شد و واضح میشود
 حقا آداب نذورات همین است که اهل حق میساکورند

۳- که اوزده صائم بودن اهل حق بوقت معنی و بنام
 جشن یاری برگذار کردن است آنهم چون عید است

محقق این است از این جهت منافات با ارکان سه نیست ندارد
 در واقع مانند اذکار و افکار کتب فضیلتی میباشد بدعت نیست
 ۴- شرب هر برون است آنهم منصرف باین معنی نه است
 اگر ترجمه شیخ شود تمام شیعیان علی پرست مخصوصاً تمام سلال
 عرفا علائق بر این سخن پدید بدین وسیله فرار دارند و علاوه
 منافاتی با سوزنی نیز ندارد زیرا در هر صورت زدن و زدن
 آن جزیه مشیقات است در داخل در واجبات نیست
 این بود تفاوتها ظاهر بین اهل حق و غیره یعنی که تا حدی
 بنا به کلمات فوق معلوم شد باطل تفاوتی در بین نیست
 اما چند چیز است که باید مغایرت معلوم نیست بین اهل حق
 و غیره یعنی مفسرین شده و این در نتیجه اطلاع بعضی از عوام الناس
 این معنی نمانده است که سب بود تقام شده که خلاف محقق است
 ۱- مکتبینه اهل حق؟ مع الله میهند و حال آنکه این نسبت
 برخلاف واقع است فقط بطوریکه فتاواش ره شده علی را
 همچنین در مکتوبات الله امانت است منظر جلوه دار است خدا
 میداند که کجا اینک در هر جائی کلام اولی حق دیده شود

بلفظ نظر نسبت داده شده اگر گاهی هم بظرف مطلق دیده شود
 میگوید مع خداست باعتبار علیّه معنی بر لفظ است که بقواعد
 علمی اشکال دایره در ندارد یا باعتبار اسم هم که کلمه از برای
 حضرت بار در هر قرآن مع میباشد ممکن است نامیده یا باعتبار
 ذات که جلوه خدا بر تمام موجودات میباشد مع ای طریق
 اهل حق مگر در مباحلوی و یا آثار نیستند

۲- نماز دوازده روزه که مشهور است اهل حق در نماز فرمودند
 و روزه ماه رمضان هم فرمودند این هم آیه است زیرا وقتی
 که کوشش این مسلک اهل حق یعنی حضرت سلطان اهل حق را
 نامور با بنام ادا در شهر بطریق مذکور است عیوض نمود
 پس تا وقتی صریحاً و استثناءً با نفس خاص ایشان فرود داخل
 در ادا رکعتی است حال در این خصوص حضرت سلطان فرموده
 آداب نماز و روزه را بجا نیاید در این تکلیف بر ما خواهد
 شد الهی که اهل حق باشند باید توجه قلبش و افعال
 و اعمالش بجا نبردند که تمام عرکات و کلمات او
 از حد افکار و کردار و رفتار مادام العمر در هر حال باشد

عین عبادت و تقرب بخدا محسوب شود بعبارة افری صفت
 روزه و نماز را بمن حقیقی در او موصوف گردد یعنی با مصلح
 عرفا عبد محو معبود گشته و عین معبود گردد در این صورت تکلیف
 آن معلوم است که عینیت دیگر عقل بنده و سایر علماء صوری
 قاصرات باشد در باره یقین آنها صفت تفاوت نماید غیر از
 این مرفوعات که ذکر شد تفاوت و معایرتی نیست آنها
 عینش با رفیع است و تفاوتش ذکر کردید

حال این حق بی عیب می لاطمان از ارکان و آداب و اصول
 و اصول عقاید خود مطلع است

۱- راجع به روزه یاران - موقعه حضرت سلطان
 بایران بعد از فوت شیخ عیسی بیارمرو فرمودند
 قادره و سلامت یاران شیخ عیسی نظر بعد اوستی که نسبت
 بان حضرت داشته و شکر بکنگ این میزند تا اینکه با
 حضرت سلطان حقیقت پیدا و دشمنی خاک از زیر پای او
 آن حضرت در او در آن نشسته بود برداشته و در میان آن
 شکر از دست ریزد و سه روز گرد و غبار و دنیا بنظر آن
 شکر میبود و بواسطه همان گرد و غبار و تاریکی تمام شکر لازم

برالذمه و نما بود میوند و این سه شبانه روز هم که هوای آنرا یک روزه
 یاران متوالی روزه دار بودند (بدون اینکه شب نیز چیزی بخوانند)
 بعد از حضرت سلطان در بیان بست بر دیوار قرار دادند
 یارسان سه شب و سه روز متوالی روزه دار باشند یعنی سه شب
 و سه روز هیچ نخورند آنوقت یاران خواهم کردند سه شبانه روز
 سید لبش بفرستد بعبارة افوی سخن روز متوالی یعنی متصل
 روزه بگیرند و آنها اظهار کنند دوعده آن روز هم ۱۲ ماه قمری
 در چله بزرگ زمستان اگر کسی فرسی است یعنی بر چه از چله بگیرد و اطلاق
 ندارد و لو یک شب هم باشد چنانکه اسلام عاج نعمت الله سفایه

بفضل زمستان بان اربعین
 ماه رمضان ده دو عینین
 در بعد از تو وضع میدهد که فرماید:
 حایات یساق باگر میان
 که هر کس بر چله آوردند
 بجای آن روز فرق است در بین آن
 بجای آن روز فرق است در بین آن

در ابتدا چون بعد از این روزه یارسان در غار منور بوده است
 این سخن روزه اول بنام روزه منور بوده تا اینکه بعد از مدتی
 سهفت نفر با اسم یاران قولطاس در حلی بطلب می فرستند

که حضرت سلطان در جمیع آنها کتف فرمایند و حضرت سلطان از آنها
 تحسین فرموده اند یعنی باید سه شبانه روز به آنها بروف می بارد
 و یاران قولطاس در زیر بروف قنایموند و بعضی روایت هم در
 میان این حق است که بگویند قلی سردار آن یاران زنده مانده
 در هر صورت بعد از اینکه حضرت سلطان شفقت یاران قولطاس را
 یعنی هفت تن بخت حضرت سلطان از شش روز روزه یارسان با آنها بدیدند
 میمانند و کردار سردار از شش روز روزه یاران نامبرده زنده میمانند بخت
 تا با حضرت سلطان شفقت یاران نامبرده زنده میمانند بخت
 سلطان حال باید که این هفت تن روز روزه یعنی یاران
 مرزولین و سه روز روزه یعنی یاران قولطاس که جمعاً
 شش روز بود روزه دار باشند و با خدمت آنها آن یعنی
 هفت تن باید صرف بود بدین قرار:

- ۱- اول شب (شب ۱۱) خدمت آن معلق، بر بنیابین
- ۲- شب ۱۲ معلق، ایرداد
- ۳- شب ۱۳ معلق، ایراضبار که مرغ بجا فرس و یابی
- ۴- شب ۱۴ معلق، ایراضبار که مرغ بجا فرس و یابی
- ۵- شب ۱۵ مال، ایراضبار که مرغ بجا فرس و یابی

اول نیت قولاس است با نیت روزه استند

۵ شب ۱۹ خدمت ۵ ابراهیم

۶ شب ۱۷ خدمت با بیوگار

۷ شب ۱۸ که روزه قولاس تمام شد است باز خدمت

مال پادشاه صرف نمود و هفت روز بعد از آن که عبادت مال پادشاه بود خدمت مال پیروی است - و خدمت

از شب ۲۹ ماه باشد خدمت مال پیروی است - و خدمت مال معطلی هم در اول پاییز آنم که گرمی یا بیلاق باشد

بجز نمود و شرط از شب اول نیت پیروی تا شب ۱۸ آخر

شب نیت قولاس هر یک بعد دینار بعین صاحب همان

شب نیاز نیز نمود مثلا شب ۱۲ خدمت مال بنیادین است شرط

هم مال بنیادین است الخ - این دستورات فوق بر این است

که ۹ روز را با هم بگیرند و هر ماهه نهند آنم از این در چله

گر سیر یا در چله بیلاق باشد و اگر خواهند روزه

مزنو جدا است روزه قولاس جدا باشد روزه پیروی

در چله بزرگ زمستان گر سیر (خس) در ۱۲ ماه قمر شروع

در شب ۱۵ ماه ختم میگردد و روزه قولاس در ۱۵

ماه قمر چله بزرگ زمستان بیلاق (خس) (خس) شروع

در شب ۱۸ ماه ختم میگردد - آنوقت سه خدمت

و در فطر سه نیت مرنوی نیت اول نیتین نیت دوم داد و
نیت سوم در رضیاء نیت چهارم مال پادشاه مرنوی است و

پنجمین نیت خدمت در فطر سه نیت قولطاس نیت اول
مصطفی داد و ان نیت دوم ش ۱۰ ابراهیم نیت سوم
بابی دیگر نیت چهارم مال پادشاهی قولطاس است -

در اینها استیفاء نمود اگر بر صفت باقی یعنی متصل بعد مگرد
یک چله آوردند خدمت مال مصطفی در اول پانز
دعا دارد میورد چهل و نیک نیت اول نیت قولطاس

در این مورد خدمت مال پادشاه مرنوی صرف میورد و اگر جدا جدا
نیت آورده باشند خدمت مال مصطفی دیگر در پانز صرف نمی شود

نیت اول نیت قولطاسی که است پانزده ماه است خدمت مال
مصطفی است حال اگر شخصی بخواد در اول پانز خدمت مال مصطفی

بکنه ضرر ندارد و خیلی خوب است و با قافوش است که نوشته
و خدمت مال میر موی در هر حال هفت روز بعد از نیت

قولطاسی صرف میورد و اگر در رضیاء حقاً یک نیت بعد از
پادشاه قولطاسی دعا دارد میورد و اگر جدا نیتها از هم جدا
شده است بمیل نفس خودش است بدانند مگرد بعد از

پادشاه بر فرد یا قولطاس بزنند - و بعد از پادشاهی
نیت فرقی ندارد یا بر فرد یا قولطاس یعنی کبریا بعد از
پادشاهی بر کاسر سه میل که هر میل آن به هر دو کبریا

بدلیل سرانجام بدین
۲- آداب جواز سرگشتی ادلاً لفظ باینی چه پس
و چه دفتر سرگشته اسم او گذاشته شود و جواز سرگشته گردد
یعنی هفت روز بعد از تولد آن و اگر سرگشته فراوان
که جواز سرگشته گردد هر چه روز و اگر سرچله هم فراوان
نشسته پیش از یک سال چار و مادر این مهلت ندارد از آنهم بیشتر
اینکه هر چه نیاز مهلت نه اورا دعا بدین مهلت نه جواز سرگ
مقران است که بوقت سلطان و هفت تن و بعد هر چه بدین معنی
هفت مرتبه می (پنج تن) بوقت سلطان و هفت تن از
هفت تن دیگر مرتبه می (پنج تن) بوقت سید محمد و نیت بر سرش می
کند پس آن بوقت غیر می شود صرف نماید اگر اینک قوه
فراوان کردن خدمت بار جواز و غیره نداشته باشد و یاد است

بسیار داشته باشد در این صورت تا اولینی فرصت پیدا کردن
 قوه یادگیری را از دست ندهد و این باید آنقدر است و او را یاد داد و اگر یاد داد
 بجز سر طغیانی از شکسته خودی که بزرگ شد یعنی از حد بلوغ
 به بعد تکلیف و تیراوی که بعد از پدر و مادر بود بعد از خودش
 است و تا بیاید سایر آداب بجز - اول با لایق و با نیت
 (از گاه است) و از یاد گرفتن که به نیابت بجز کرده اند دعا
 داده و هم ختم کرد و در آن هم شکسته نبرد بهتر است و اگر هم
 شکست مانعی ندارد هم با نیت بجز حلقه جمع به نیت
 و جمع نیت بجز از هفت نفر کمتر نباید باشد پس بجز را
 با سه ریل (قرآن) اول و نیاز پارس و نیت و نیت و نیت
 با نیت یعنی از قرآن به نیت و نیت و نیت و نیت
 و نیت سفید و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 و نیت عیبی ندارد و با نیت در میان یک نیت که داشته بخورد
 هم میان در نیت و نیت و نیت و نیت و نیت و نیت
 بخواند و در روز آن که هر یک از شکسته ها وقت سر بوز را
 بیرون و با همان نیت در آن روز خورد و نموده با نیاز بچ نیت

حجت مینماید تا بعد از دعا سوره انعام حجت زیرا بر علیه
 بید بگوید یا اگر چنانچه برید طفل باشد بکنیز و کنیز یا او تعیین
 مینماید
 انعام حجت بر علیه یا و کنیز برید

پادشاه از آن خاندانها که بر از آن میرا سیر دلیل از آن اسرار
 در آن وقت پادشاه مرفقی علی هر حضرت صاحب الزمان
 دلیل و در شفیع و کلام بقیه عام معصوم که عبارت از حضرت
 رسول و حضرت فاطمه زهرا و سایر ائمه اثنی عشری - در حقیقت
 پادشاه حضرت سلطان اکبر و سایر پادشاهان و دلیل داد و
 جانینی حضرت سلطان در ظاهر دیده دار وقت در بیان
 تمام جمع و کلام حقیقت است و جانینی بر بیان بید گفتن
 برید که برید پادشاهان باشد صاحب آن خاندان را از گوناگون
 سزا اگر آن برید برید خاندان یا پادشاهان برید جانینی
 بر بیانینی حضرت یا پادشاهان و جانینی حضرت داد و
 هفت و دو بر و جانینی خاندان بر هر کدام از اولادش

از حیث مجمل وینداسر مانند حدیث بیست و چهارمین و چهل و نهم
ادوات و لیلانی که در آن خانه آن صحت و لعل دارد آنهم آنهم
دیندار از ادوات آن اسم بیادوند -
بعد از آنهم حجت بیاد از سر پامان جمع بجز از خادم جمع
بکنیز از طرف آن دلیل که در جمع نشسته تعیین و کسب نمایند و
دشمال سفید که قتل ذکر شد در گردن آن دلیل دلیل بسته
در وقت ختم یعنی در وقت دست بوسی جمع خادم جمع در جلو و
وکیل در دلیل بست سر ختم (با کدیست دامن خادم را بگیرد و
و بادست دیگر دست جمع زنی را از زیارت نماید و همچنین وکیل
سریه یا خود سیرد آنهم مانند وکیل دلیل با کدیست دامن وکیل
دلیل بگیرد و بادست دیگر دست جمع زنی را از زیارت نماید
بهینطور آن ختم جمع زنی اول آخر بعد از دعای شخصی دست زنی
از دامن دیگر بر کشند از بعد از ختم جمع هر سه نفر با هم زنی
را از زیارت نمایند و دامن دیگر را بر حوض نمایند بعد از دلیل
و کالت خود را بکنند جمع زنی بگذارند - آنوقت دشمال
سفید با کدیست از سه دلیل بدل دلیل و حوض دلیل در آن

عبر بریده اردو در ۱۹۱۱م بریده شدند.

۳- قریانه یعنی نذر یک دارار دعا و دعا بیخ و دعا سینه
۴- دانه هفت دانه از آنها قریانه خون دار هفت دانه
دیگر قریانه بیخون محسوبند
هفت قریانه خوندار

۱- گاو یا گاوگون

۲- گوسفند

۳- خوس یا مرغ

۴- انار

۵- شتر

۶- بز

۷- کل کوبار

نکته: مانند آنچه میگردد گاو، گاوگون، گاو
بگردیف هستند و یا هم هیچ فرقی ندارند و کل کوبار یعنی کل
بند بست کل زرد مستقل و یا گوسفند قرمز دارد - و خوس
در آن هم در گردیف هستند.

هفت قرآنی بخون

۱- جوز

۲- قند

۳- گرده

۴- نند

۵- بادام

۶- ماهی برشته

۷- قادیت

توضیح قادیت چیزیست که از بهت حیوان در دست میوردند

عبارتند از : ۱- گندم ۲- جو ۳- عدس ۴- ماش ۵- ذرت

۶- نخود ۷- برنج یا کبک

۸- نیاز عبارت است از غیر نذر یعنی قرآنها را خوردن

و بخون و چاه چیز هم نه بقرآنی و نه به نیاز و نه بشکرانه خورد

۱- حنار ۲- هندوان ۳- لاسنج ۴- لرد

۵- شکرانه بخورده - شکرانه چیزیست که میخوردن آن

عشقش می کشد ذکر یا کلامی غیر حاجت یعنی ذوقی بکند

دسترس بنده اند ارد اگر چنانچه گردد در آن صورت و غیره است
 آن ذکر در جمع بیایند اردا شکرانه نامند و واجب بشرط آنکه آن
 شکرانه تهنیتی بر میل تندرستی باشد و نه قصد کینه برای تندرستی
 در گردن دارد در باره آن کرده باشد و نه تندرستی باشد.

- ۵ - خدمت عبارت است از :
- ۱ - برنج
 - ۲ - روغن
 - ۳ - خردل از چهارم مکر نباید
 - ۴ - نان
- کدخ
 کدخ
 کدخ

insititut kurde de paris